

درآمدی بر معنای آزادی های بی قید و شرط سیاسی

پارسانیک جو

یک

آزادی های سیاسی به مثابه نظریه، حق، خواست، موقعیت و تجربه ی زیسته، پدیده ای مدرن است. پدیده ای که هم پای پروسه ی تاریخی تکوین و گسترش سرمایه داری و پیکار طبقاتی علیه ساختار و مناسبات فئودالی در اروپای غربی شکل گرفت و در پروسه ی تاریخی پیکار دموکراتیک و سوسیالیستی کارگران و گروه های اجتماعی ستم دیده، تعمیق و گسترش یافت و هم چنان می یابد. بر این پایه می توان گفت اول آن که آزادی های سیاسی، نه داده ای ثابت و طبیعی، بل برساخته ای پویا و تاریخی – اجتماعی است. دوم آن که قبض و بسط آزادی های سیاسی، تابع توازن و آرایش قوای طبقاتی و درجه ی توسعه یافته گی جنبش کارگری و جنبش های دموکراتیک ستم دیده گان است. سوم آن که آزادی های سیاسی حتماً به طور قانونی و صوری، در ابتدا با قید و شرط هایی چون مالکیت، جنسیت، مذهب، سطح سواد و... مقید و مشروط بودند. در حقیقت تعمیم و بی قید و شرط شدن آزادی های سیاسی، از قید و شرط های یاد شده و تحمیل آن به بورژوازی، دست آورد پیکار جنبش کارگری و جنبش های دموکراتیک ستم دیده گان بوده است. در نتیجه می توان گفت بین آزادی های سیاسی به مثابه ایده و خواست، که امری پویا و ضد نهادی و گسترش یابنده است، با آزادی های سیاسی به مثابه حقوق به رسمیت شناخته شده و قانونی، که امری ایستا و نهادی است، همواره تضاد و تنش و شکافی آشکار وجود دارد. تضادی که نیروی محرکه ی گسترش دامنه ی آزادی های سیاسی است.

دو

آزادی های بی قید و شرط سیاسی تحت حاکمیت بورژوازی، به مثابه قانون، مفهومی است ناظر بر حقوق سیاسی فرمال [به دو معنای رسمی و صوری] حکومت شونده گان در شرایط متعارف سیاسی؛ حقوق سیاسی فرمالی که طبقه ی حاکم آن را به رسمیت شناخته و نهادها و تشکل های سیاسی و مدنی مستقل و رادیکال از آن پاسداری می کنند. البته همین جا باید یادآوری کرد که آزادی های سیاسی قانونی فقط محدود و معطوف به تعریف و تعیین رابطه ی حکومت شونده گان و حاکمان نیست، بل این حقوق، رابطه ی شهروندان را با یک دیگر و هم چنین رابطه ی حقوق و آزادی های فردی شهروندان را با حقوق عمومی آنان نیز تعریف و تعیین می کند. در نتیجه آزادی خواهان و تشکل های سیاسی- مدنی مستقل و رادیکال،

باید همواره بکوشند حریم حقوقی و حقیقی آزادی های بی قید و شرط سیاسی را از هرگونه اعمال قدرت دولت و اقتدار نظام ارزشی و اخلاقی جامعه مصون نگه دارند. مهم تر آن که آزادی خواهان هرگز نباید دفاع از اصل آزادی های بی قید و شرط سیاسی را به **موضع و دیدگاه سیاسی**- طبقاتی استفاده کننده گان، مشروط و مقید کنند.

اصلی ترین و اساسی ترین آزادی های بی قید و شرط سیاسی عبارت اند از: آزادی اندیشه و بیان، تشکل و حزب، نشریه و رسانه، گردهم آیی و تظاهرات، اعتصاب و تحسن، انتخاب کردن و انتخاب شدن، پوشش، دین دار یا بی دین بودن و ...

خواست بی قید و شرط بودن آزادی های سیاسی، دربرگیرنده ی دو معناست؛ نخست به معنای **برابری در آزادی**. بدین معنا همه ی شهروندان در برخورداری از آزادی های سیاسی باید در برابر قانون با هم برابر باشند، یعنی نمی توان آزادی های سیاسی را حق یا امتیاز گروه، طبقه یا فردی ویژه پنداشت. در نتیجه آزادی های سیاسی جز در همه گانی شدن، معنا نمی یابند و به این اعتبار منطقی شمول گرا و فراطبقاتی دارند. دوم آن که خواست بی قید و شرط بودن آزادی های سیاسی بدین معناست که نباید گذاشت دامنه و گستره ی آزادی های سیاسی را با **اما و اگر های موضوعی و مضمونی**، مقید و مشروط کنند.

بدیهی است که حاکمان نه فقط در شرایط جنگی و انقلابی، بل حتا در شرایط متعارف سیاسی نیز همواره می کوشند به هزار ترفند و بهانه آزادی های سیاسی را محدود و مشروط کنند؛ بنابر این شهروندان نیز باید همواره بکوشند از بی قید و شرط بودن آزادی های سیاسی دفاع کنند. در نتیجه می توان گفت بی قید و شرط بودن آزادی ها نه امری پایدار و تثبیت شده، بل امری رابطه ای، موقعیتی و دم به دم نو شونده است.

سه

هر چند می توان مستقل از خواست و موضع حکومت و دولت، از آزادی های بی قید و شرط سیاسی بهره گرفت، برای مثال می توان تشکلی مستقل از خواست و موضع حکومت و دولت ایجاد کرد؛ اما هرگز نمی توان و نباید آزادی های بی قید و شرط سیاسی را به **مثابه آزادی از سلطه ی سرمایه و دولت و بازار تلقی** کرد. زیرا آزادی های بی قید و شرط سیاسی تحت حاکمیت بورژوازی، محدود به عرصه ی سیاسی و پیکار مدنی و قانونی، مشروط و مقید به حفظ و بازتولید گسترده ی حاکمیت و انباشت سرمایه، و هم چنین مبتنی بر نابرابری واقعی در بهره بردن از امکان ها و فرصت های موجود و توان خلق امکان ها و فرصت های تازه است. امکان ها و فرصت هایی که شرط لازم تحقق آزادی های سیاسی در عرصه ی عمل اند. بر این پایه می توان گفت تحقق آزادی های بی قید و شرط سیاسی، بدون تأمین و تضمین حداقلی از حقوق دموکراتیک و مدنی - حق تأمین معاش، آموزش، سلامت و...- غیر ممکن است. در نتیجه می توان گفت

بین آزادی های سیاسی به رسمیت شناخته شده به مثابه حقوق، و تحقق آزادی های سیاسی در عرصه ی عمل همواره تضاد و شکاف و تنش آشکار وجود دارد.

چهار

گفتیم که آزادی های بی قید و شرط سیاسی تحت حاکمیت بورژوازی، در شرایط متعارف سیاسی محدود به عرصه ی سیاسی و مشروط به پیکار مدنی و قانونی است. در نتیجه نباید آزادی های بی قید و شرط سیاسی را به معنای آزادی انقلاب و کودتا و شورش و مبارزه ی مسلحانه و ترور و جاسوسی فهمید. در حقیقت در جامعه ی طبقاتی، حکومت های طبقاتی خواه بورژوایی و خواه کارگری، با مشروط و محدود کردن معنا و دامنه ی کنش سیاسی، به کنشی مسالمت آمیز، مدنی، قانونی و محصور در نظام ، می توانند آزادی های سیاسی بی قید و شرط را به رسمیت شناخته و تحمل کنند.

پنج

خواست و طرح آزادی های بی قید و شرط سیاسی، تحت حاکمیت بورژوازی، نه فقط بیان گر جدایی و بیگانگی دولت از شهروندان است، بل از سویی بیان گر خواست کاستن از دامنه ی فشار و نفوذ دولت در سپهر زنده گی فردی- اجتماعی، و از سوی دیگر بیان گر خواست افزایش امکان نظارت و کنترل و دگرگونی دولت توسط شهروندان است. بنابر این نمی توان و نباید آزادی های بی قید و شرط سیاسی را به مثابه مکانیسم اعمال حق حاکمیت مستقیم شهروندان تلقی کرد. در حقیقت در بهترین حالت می توان آزادی های بی قید و شرط سیاسی تحت حاکمیت سرمایه را به مثابه کامل ترین امکان و حق قانونی آگاه گری و سازمان یابی علیه سرمایه در درون مرزهای سرمایه، و یا شریک و سهیم شدن در حاکمیت سرمایه تلقی کرد.

شش

پرسش انضمامی که اکنون در برابر ما قرار دارد این است که آیا در جامعه ی ایران تحت حاکمیت سرمایه، تجربه ی آزادی های بی قید و شرط سیاسی قانونی امری ممکن و میسر است؟ چنین به نظر می رسد که پاسخ به این پرسش انضمامی، چون هر پرسش سیاسی- طبقاتی دیگر، تابع موضع طبقاتی پاسخ دهنده است. می گویم چنین به نظر می رسد، زیرا به باور من پاسخ انضمامی به این پرسش انضمامی، نه پاسخ تبلیغی- تهیجی و یا افشاگرانه، مستقل از موضع سیاسی- طبقاتی پاسخ دهنده یک نه قاطع بیش نیست. و اما چرا چنین قاطعانه می پندارم تضمین و تحقق قانونی آزادی های بی قید و شرط سیاسی در جامعه ی ایران تحت حاکمیت سرمایه، امری ناممکن است. به اجمال می توانم به علل و دلایل زیر اشاره کنم: اول آن که در

جوامعی چون ایران ناممکن است بتوان همزمان، ضمن تضمین شرایط تولید و بازتولید گسترده ی انباشت سرمایه، تحقق آزادی های بی قید و شرط سیاسی را نیز تضمین کرد. دوم آن که در جامعه ای چون ایران که از یک سو انباشت خواست های سیاسی- حقوقی و اجتماعی- اقتصادی کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و اقوام و ملل تحت ستم، در آن خصلتی انفجاری یافته است و از سوی دیگر بورژوازی آن نمی خواهد و نمی تواند از عهده ی هزینه های اقتصادی- سیاسی تحقق آن خواست ها برآید، ساده لوحانه است که بپنداریم در چنین شرایطی بورژوازی آزادی های بی قید و شرط سیاسی را نیز به رسمیت خواهد شناخت. سوم آن که نه فقط تاریخ تکوین و بسط بورژوازی ایران تاکنون با استبداد سیاسی عجین بوده است، بل در تمامی دوره های ناپایدار تنفس سیاسی نیز، بورژوازی همواره شاهد آن بوده است که چگونه جامعه به چپ چرخیده و تنها برنده ی موقعیت آزاد نیروهای چپ و رادیکال بوده اند؛ در نتیجه غیر واقع بینانه است که انتظار داشته باشیم بورژوازی ایران، با به رسمیت شناسی و پای بندی به آزادی های بی قید و شرط سیاسی، هستی نا ایمن خود را به مخاطره اندازد.

[/http://payanekar.blogspot.fi](http://payanekar.blogspot.fi)